

داستانی سیاسی برای بچه‌ها

• فرانک ذاکر

رئیس قسمت بسیار کوچکی توی شرکت بیمه اتومبیل است و مامان می‌گوید بابا توی آن شرکت، حداکثر می‌تواند سر سه نفر داد بزند. به نظر بابا بزرگ، کمبودی که بابا از این بابت دارد، باعث شده تا توی خانه این همه داد و فریاد راه بیندازد. ص ۸

سپس در میانه داستان، او را می‌بینیم که از ایجاد رابطه صمیمی با نوجوانان خویش پرهیز می‌کند: «بابا به من نگاه کرد، نگاهش هیچ فرقی با نگاه هاسلینگر نداشت.» ص ۴۲ (هاسلینگر معلم ریاضی و لقی است که او را جریمه می‌کند و باعث آزار روحی وی در مدرسه می‌شود).

و در انتهای داستان، در بهترین حالت، شخصیت پدر از دید همسرش، چنین مطرح می‌شود: «در واقع، او آن قدرها هم که ما تصور می‌کنیم بد نیست. اینکه بابا بزرگ، عمو هربرت را همیشه به بابا ترجیح داده است، این مسئله ساده‌ای نیست و اینکه با وجودی که بابا خیلی باهوش است، توی اداره همیشه پست مزخرف داشته و از دست آن در رنج و عذاب بوده و اینکه لباس‌هایی که می‌پسندد ما دوست نداریم، خوب چه کند بدسلیقه است و از این بابت تقصیری ندارد و توضیح داده که بابا خسیس هم نیست و فقط برای اینکه وام‌های خانه را بتواند به موقع بدهد، صرفه جویی می‌کند.» ص ۱۱۳

همین طور از دید مارتینا، درست در همان شرایط مثبت به نفع پدر: «ما فقط اجازه داریم برنامه تلویزیونی که بابا می‌خواهد ببیند، ببینیم فقط همان غذاهایی که بابا می‌خواهد و دوست دارد پخته می‌شود و ما هم باید آن را بخوریم، باید همان لباس‌هایی که بابا می‌گوید بپوشیم، فقط هر وقت که بابا بخواد حق داریم بخندیم.» ص ۶۷ ابعاد شخصیتی که از خلال این تعاریف به دست می‌آید، تا چه حد موافق سنت است و آیا سنت در معنی خودکامگی و خودخواهی و دیکتاتوری هم آمده است یا نه، دیگر برعهده خوانندگان کتاب است. اما آنچه واضح است، این است که در محیط خانه، خواسته‌های فردی پدر خانواده در اولویت قرار دارد. پدر نه تنها توانسته موقعیت اجتماعی مناسبی کسب کند، بلکه به دلیل همین کمبودها، شرایط نامطلوبی برای خانواده ایجاد کرده است و در چنین شرایطی است که موجود کدو شکل، با یکدک کشیدن عنوان پادشاه، وارد خانواده هوگلمان می‌شود.

شخصیت پردازی کدوشاه

کدوشاه موجود تخیلی کوتوله‌ای است که فقط برای خانواده هوگلمان موجودیت می‌یابد و این حیات، شاید به دلیل نیاز جمعی خانواده، برای برطرف کردن مشکلات موجود رخ می‌دهد. (کدوشاه در هیچ دوربین عکاسی ظاهر نمی‌شود. در نتیجه، در عالم واقعیت وجود ندارد).

البته، خواننده داستان، همراه با اعضای خانواده، وجود این کوتوله را به صورت امر بدیهی می‌پذیرد. موفقیت کدوشاه را از دو بعد اجتماعی و فیزیکی آن بررسی می‌کنیم:

الف - اجتماعی: کدوشاه، نمادی شده است از شاهان و دیکتاتوری آنان، او با رعایای خود همچون بردگان رفتار کرده و زندگی آنان نماد و تمثیلی از یک جامعه انسانی دیکتاتوری زده است. مسخ و استثمار آن در این جامعه تمثیلی، به خوبی هویدا است.



«یک دفعه هرکاری کردم، به نظرش درست نیامد، به نظرش آمد کمتر حمام می‌روم، جوابهای گستاخانه می‌دهم، دوستان ناباب دارم، موهایم بیش از حد بلند و ناخن‌هایم بیش از اندازه کثیف است. یک دفعه آدامس جویدم ناراحتش کرد. پولیورهایم برایش بیش از اندازه رنگی شدند و نمره‌های درسی‌ام بیش از اندازه بد، به نظرش آمد. کمتر از معمول توی خانه هستم و اگر هم توی خانه بودم، می‌گفت بیش از اندازه تلویزیون می‌بینم و اگر تلویزیون نمی‌دیدم، می‌گفت وسط حرف بزرگترها می‌دوم. اگر وسط حرف بزرگترها نمی‌دویدم، می‌گفت سوال‌هایی می‌کنم که اصلاً ربطی به من ندارد و اگر هیچ کاری نمی‌کردم، سرزنش می‌کرد که هیچ کاری نمی‌کنم و فقط ول می‌گردم.» ص ۷۶

«ولفگانگ می‌گوید: بابا نمی‌خواهد درک کند که بچه‌ها هم انسان‌های طبیعی هستند، عقاید خاص خود را دارند و می‌خواهند مستقل باشند.» ص ۷۶

مقوله حقوق کودکان و نوجوانان، مقوله جدیدی نیست. از جمله اصولی که در پیمان جهانی حقوق کودک مطرح شده، این است که «دولت‌ها و جامعه باید به استمداد، علائق و توانایی‌های کودکان احترام بگذارند و حس احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را در آنها تقویت کنند.»

مسائل کودکان و نوجوانان، امروزه در تمام جوامع بشری، از جمله مسائلی است که سهم عمده‌ای در تفکر و فرهنگ آن جامعه ایفا می‌کند. اکثریت قریب به اتفاق متولیان امور (سیاسی - فرهنگی) می‌دانند که سرمایه‌گذاری روی نسل جدید، از مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌ها برای آینده بشریت است. ناچیزنداشتن نیروی اندیشه کودکان و نوجوانان، از مواردی است که آسیب عمده‌ای هم به آنان و هم به رابطه میان بزرگسالان و این نسل نوپا که سازنده فردای جوامع امروز ما هستند، می‌زند و نادیده انگاشتن قوه تفکر و استدلال این کودکان و نوجوانان، همواره به سوء تفاهم بین اینان و بزرگسالان انجامیده است.

کدوشاه، نوشته‌ای از کریستین نوستلینگر، نویسنده اتریشی، از جمله فانتزی‌های یا درون‌مایه اجتماعی است که رنگ و بوی سیاسی نیز دارد. درونمایه‌های اجتماعی، از گسترده‌ترین درونمایه‌ها در ادبیات داستانی کودکان به شمار می‌روند.

داستان کدوشاه، آن گاه که به جامعه زیرزمینی می‌پردازد، استعاره و تمثیلی از جامعه انسانی است. در این داستان، جهان واقع از زاویه‌ای دیگر و به گونه‌ای دیگر، برای کودکان ترسیم می‌شود که در آن، واقعیت موجود به گونه‌ای نقد می‌گردد. در فضای داستان کدوشاه، کودکان به لحاظ عاطفی، در وضعیت دشوار و بحرانی قرار می‌گیرند و با نگرشی آرمان‌گرایانه، به بررسی مشکلات جامعه تمثیلی بشری و در واقع، به بررسی مشکلات ارتباطی خویش با بزرگسالان می‌پردازند.

خلاصه داستان

در یک روز عید، موجودی به شکل کدو - خیار، با عنوان کدوشاه (کومی اوری اول) وارد زندگی خانواده هوگلمان می‌شود. اعضای خانواده، پدر، مادر، پدربزرگ، مارتینا (دختر بزرگ)، و لفگانگ (پسر خانواده) و نیک (پسر

روشکار علم انسانی و مطالعات فرهنگی

روشکار علم انسانی و مطالعات فرهنگی

■ عنوان کتاب: کدوشاه

■ نویسنده: کریستین نوستلینگر

■ مترجم: محمود ابریشم‌چیان

■ تصویرگر: یوتا بانر

■ ناشر: مؤسسه فرهنگی نشر رامین

■ نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸

■ شمارگان: ۴۴۰۰ نسخه

■ تعداد صفحات: ۱۳۶ صفحه

■ بها: ۴۰۰ تومان

کوچک) هستند. با ورود پادشاه که توسط رعایای خود (از محل زندگی‌اش، یعنی زیر زمین تختانی خانه هوگلمان) رانده شده بود، مشکلات عدیده‌ای در خانواده پدید می‌آید؛ مشکلاتی که سرانجام، توسط کودک و نوجوانان عضو خانواده برطرف می‌گردد.

نگاهی دوباره به سنت

در شخصیت‌سازی نوستلینگر، پدر خانواده، وابسته به سنت معرفی می‌گردد. او در ابتدای داستان، از طرف ولفی، پسرش، چنین معرفی می‌شود: «بابا حدود چهل سال دارد،

ب - فیزیکی: قالبی که نویسنده برای شکل وجودی پادشاه برمی‌گزیند، قالب خیار کدویی شکل است. گرچه کدو، جزو گیاهان به شمار می‌رود، به دلیل نوع کنش و رفتار کدوشاه (منظور رفتار فیزیکی و حرکت کردن جانوران در مقابل ساکن بودن گیاهان است) این موجود را جزو دسته جانوران تخیلی تقسیم‌بندی می‌کنیم. از طرفی، اندازه و طول خیار کدویی، یادآور کوتوله‌های داستانی است؛ کوتوله‌هایی که چون ابعاد آنها با ابعاد فیزیکی بچه‌ها سازگارتر است برای بچه‌ها جذابیت بیشتری دارند. چه کدوشاه را جانور خیالی بدانیم چه کوتوله، کودکان می‌توانند با هر دو ارتباط راحت‌تری برقرار کنند و رابطه کودکان با اینان، چون رابطه با اسباب بازی‌هایشان است. در ساخت زبان ارتباطی کدوشاه، اصل تخیل زبانی را می‌بینیم که به نوعی او را از سایر کومی‌اوری‌ها و هم چنین انسان‌های دیگر، جدا می‌سازد و شخصیت شاه را ویژه می‌کند.

همدستی پدر با شخصیت تازه وارد (کدوشاه)

پادشاه کومی‌اوری‌ها، پس از وارد شدن به خانه هوگلما‌ها، از شرایط موجود در خانه، به نفع خود بهره‌برداری می‌کند و پدر خانواده به حمایت از او می‌پردازد، بایستی با توجه به شخصیت پدر، دلایل این حمایت را ریشه‌یابی کرد:

- ۱- همسویی شخصیت پدر و شخصیت کدوشاه: از جمله خصوصیات شاهان دیکتاتوری، خودکامگی استثمار زیر دستان، دیگران را ندیدن و... است.
- ۲- وعده‌های توخالی پادشاه به پدر خانواده و نیاز پدر برای یافتن موقعیت اجتماعی بهتر.
- ۳- نداشتن ارتباط کافی و لازم پدر با دیگر اعضای خانواده که به همسویی این دو کمک شایانی می‌کند. گفتنی است که رابطه ایجاد شده، نه از نوع رابطه عاطفی، بلکه از نوع مادی است.

آیا ارادل را اصلاً نباید دوست داشت!!!

پس از ورود پادشاه رانده شده به خانه هوگلما‌ها، تنها کسی که در میان اعضای خانواده با وی ارتباط عاطفی برقرار می‌کند، نیک، پسر کوچک خانواده است. فقط نیک حواسش جمع است؛ چرا که هیچ چیز باعث حیرت او نمی‌شود. بعضی وقت‌ها می‌گوید زیر تختش شش تا شیر، یک فیل و ده تا کوتوله جادوگر زندگی می‌کنند و طبعاً یک کومی‌اوری نمی‌تواند او را حیرت‌زده کند. (ص ۱۵)

رابطه‌ای که نیک با پادشاه ایجاد می‌کند، بیشتر به رابطه‌ای که کودکان با جانوران ایجاد می‌کنند، همانندی دارد. در این نوع رابطه، کودکان به جانوران به عنوان یک اسباب بازی می‌نگرند. جانوری که زیر سلطه نیک است، به او احساس مسئولیت می‌دهد. نیک در دفاع از پادشاه می‌گوید: پادشاه اسباب بازی خوبی است. (ص ۲۷)

بهتر است قدری نیک را دقیق‌تر بشناسیم: نیک برادر کوچک ماست همین اواخر، جنجال بزرگی سر او به پا شد، آخر وسط درس ریاضی از جا بلند شد و گفت: خداحافظ و از در کلاس و مدرسه بیرون رفت. به خانه نیامد و یکر است پیش هوبرت پیر، نجار محله رفت و از او خواهش کرد شاگردش شود. کارش شده جارو کردن دکان نجاری. دلش می‌خواهد در آینده نجار شود. (ص ۹) نیک با آنکه بسیار کوچک است، اما شخصیتی است که می‌تواند بین ریاضی و نجاری، نجاری را انتخاب کند. او می‌تواند خواسته خود را به دیگران اعلام کند و از آنها بخواهد که به خواسته‌اش احترام بگذارند.

کودگی که نسبت به دیگران، ارتباط عاطفی سریع‌تر و قوی‌تری با پادشاه برقرار کرده، شخصیتی است که گره‌گشایی داستان را برعهده می‌گیرد. و این نیک است شخصیت مستقل نوستلینگر که پس از کنار کشیدن دیگران در حل مشکل، برخلاف میل باطنی‌اش (نگه داشتن پادشاه، به عنوان اسباب بازی و حیوان خانگی)

کدوشاه را بیرون می‌برد و دور می‌اندازد. وی در این مسیر هم با تفکر قدم بر می‌دارد و بدون اینکه به کدوشاه آسیب بزند، او را از خانواده خود دور می‌کند، و به جایی می‌برد که بتواند به زندگی خود ادامه دهد. (اگرچه پادشاه، خود مرگ و نیستی تمام کومی‌اوری‌ها و بچه‌های سفید و زیبایشان را می‌خواست). راه حلی که در مسائل اجتماعی - سیاسی، این بار کودکان پیش پای بزرگترها می‌گذارند.

شکردهای داستانی

۱- نوستلینگر برای معرفی شخصیت‌هایش، به روال معمول و با پرداخت تدریجی آنها این کار را انجام نمی‌دهد بلکه عمده این شخصیت‌پردازی‌ها، در ابتدای داستان به شکل توصیفی و از قول راوی داستان (ولفی) پسر خانواده و یکی از پس دیگری، انجام می‌پذیرد. گرچه شخصیت‌پردازی در طول داستان تکمیل می‌گردد، در همان ابتدا، خواننده خود را رو در رو با شخصیت‌های تقریباً ساخته شده می‌بیند.

۲- استفاده نویسنده از موضوعات و بحران‌های فرعی، در حاشیه بحران اصلی داستان، برای کمک به رشد شخصیت کودکان و نوجوانان قهرمان داستان و رسیدن به تکامل فردی صورت می‌گیرد. از جمله می‌توان به الف - پیروزی ولفی بر مشکل درس ریاضی و معضل آقای هاسلینگر معلم ریاضی و ب - پیدا کردن یک دوست تازه توسط مارتینا، وقتی که دوست قبلی‌اش او را ترک می‌کند، اشاره کرد.

۳- سیری که نویسنده در گره‌گشایی داستان انتخاب می‌کند، تأکیدی است بر ارج گذاشتن بر قوه تفکر و عمل کودکان و نوجوانان و تأییدی بر این امر که خردسالان را خرد عقلان نپنداریم.

در این مسیر، ابتدا نوجوانان و سپس کودک خانواده، از موضوع آگاه می‌شوند و در پی راه‌حل می‌گردند. پس از آن بزرگسالان امین چون پدر بزرگ و مادر از مسئله آگاهی می‌یابند و در مرحله نهایی، پدر خانواده در جریان امر قرار می‌گیرد. در برخورد با مشکل، مادر می‌گوید که توان حل آن را ندارد. پدر بزرگ هم کاری انجام نمی‌دهد، و مارتینا و ولفی (نوجوانان) هم دست به اقدامی نمی‌زنند. در این میان، نیک راهی می‌یابد و گره‌گشایی می‌کند. نوستلینگر، در این راه‌گشایی، اشاره‌ای هم بدین امر می‌کند که بزرگسالان آگاه، شاید تمایلی برای برداشتن قدمی مثبت برای برطرف کردن بحران نداشته باشند.

۴- قوه تعلیق داستان که تا انتها با خواننده باقی می‌ماند و تقریباً در صفحات انتهایی داستان است که خواننده درمی‌یابد که معضل به وجود آمده، چگونه حل خواهد شد.

۵- درهم تنیده شدن خیال و واقعیت در داستان، آن‌چنان است که خواننده، همه امور را واقعی می‌پندارد؛ از جمله پدر خانواده را در انتها حتی پس از آگاهی از مسائل موجود، می‌بینیم که خود را فردی گول خورده می‌بیند و باز هم به اشتباه رفتاری خویش پی نمی‌برد. حقیقت را تحمل می‌کند، ولی آن را در نمی‌یابد.

هم‌چنین، در پایان‌بندی داستان، با یک پایان واقعی رو به رو هستیم؛ به این معنا که همه‌چیز هم‌چنان به خوبی و خوشی هم تمام نمی‌شود.

مروری بر ترجمه داستان

داستان کدوشاه، پیش از این در سال ۱۳۶۳، تحت عنوان «داستان عجیب سلطان زیر زمین» توسط خانم ماندانا سمیمی، ترجمه شده است. در ترجمه عنوان کتاب، تفاوتی بین دو ترجمه موجود است. در ترجمه خانم سمیمی، عنوان کتاب «داستان عجیب سلطان زیر زمین» و در ترجمه آقای ابریشم‌چیان «کدوشاه» ذکر شده است. در کتاب کدوشاه، یوتاباثر تصویرگر متن است و در کتاب داستان عجیب... وزنر ماورر. اینکه کدام یک از عهده

ایفای وظیفه خود به خوبی برآمده‌اند، برعهده خواننده است، اما به نظر می‌رسد، تصاویر یوتاباثر، با تصاویر ارائه شده در متن همراه‌تر باشد.

با توجه به تفاوت عنوان کتاب در دو ترجمه و هم‌چنین، تفاوت تصویرگران، احتمالاً منبع اصلی مورد ترجمه برای دو مترجم محترم، متفاوت بوده است. در بررسی و مقایسه بین این دو ترجمه در ترجمه خانم سمیمی (داستان عجیب سلطان زیر زمین) در خلاصه فصل اول که در ابتدای فصل آمده است، می‌خوانیم: «آنچه ناگهان در آشپزخانه سرو صدا می‌کند. سردبیر میل ندارد درباره آن چیزی بداند، دوربین‌های عکاسی هم همینطور، با اینکه پنج تا داریم.» ص ۹ و در خلاصه فصل اول کدوشاه، به ترجمه آقای ابریشم‌چیان می‌خوانیم: «در این فصل، ابتدا خودمان را معرفی می‌کنم و می‌گویم ما که هستیم، یکپهو چه اتفاقی توی آشپزخانه افتاد. برای سردبیر روزنامه این قضیه اصلاً جالب نیست. نیازی هم به دوربین عکاسی نیست. ناگفته نماند این فصل به پنج قسمت تقسیم شده است.»

آن‌چنان که در بالا می‌خوانیم، در متن ترجمه کدوشاه عدد پنج به چیز دیگری غیر از دوربین عکاسی ارجاع داده می‌شود، اما با مراجعه به متن، در می‌یابیم که در این مورد، ترجمه خانم سمیمی صحیح بوده است.

در تطبیقی دیگر بین دو متن، در ترجمه خانم سمیمی، در نوع زبان گفتاری سلطان عجیب، فقط تغییر فاعل اول شخص مفرد به فاعل اول شخص جمع، صورت پذیرفته است. مثل: ما را اعلی‌حضرت خطاب می‌کنند. (ص ۱۵) ما عادت داریم دست‌مان را بیوسند. (ص ۱۵) ما از شدت هیجان خسته شده‌ایم (ص ۱۵) تاج ما کجا هست! ما تاج مان را لازم داریم. (ص ۲۲)

در صورتی که در ترجمه آقای ابریشم‌چیان، این تغییرات زبانی، به این شکل ترجمه شده است: به ما اعلی‌حضرت خطاب می‌شود. (ص ۱۳) ما عادت کرده است بوسیدن دست‌مان (ص ۱۳) ما خسته شده است از هیجان زیاد (ص ۱۳) تاج ما کجا هستند! ما تاج را لازم داشت. (ص ۱۹)

البته با در دسترس نبودن متن به زبان اصلی، تشخیص دقیق اینکه کدام ترجمه به متن نزدیک‌تر و وفاداری خود را به آن حفظ کرده است، کار دشواری خواهد بود.

در مورد نوع گویش آقای مدیر مدرسه، در ترجمه خانم سمیمی، تغییری در نوع گویش دیده نمی‌شود. به مثال زیر توجه کنید: «در همین موقع ناظم گفت: پسرهای نازنین من، معلم نازنین شما جناب استاد باور عوض شده، آقای هاسلینگر نازنین را معرفی می‌کنم، از حالا به بعدایشون معلم شما هستن. امیدوارم خوب با هم کنار بیاین.» (ص ۶۰)

حال آنکه در ترجمه آقای ابریشم‌چیان، متن بالا به این شکل است:

«یکپهو مدیر گفت: پسرهای عزیزم! (مدیر ما عادت دارد اصوات را تغییر بدهد چون تصور می‌کند این‌طور طینش باشکوه‌تر است) در نتیجه گفت: پسرهای عزیزم! استاد بائر عزیز شما امسال عوض شد! من برای شما آقای استاد عزیز هاسلینگر را انتخاب کردم. اوشون از اکنون به بعد معلم کلاس شما هستند! من امیدوارم با هم به خوبی کنار بیایید!» (ص ۵۰) با توجه به اینکه نوع گویش فوق، به جز در همین مورد، در جای دیگر داستان دیده نشده و نویسنده هیچ استفاده‌ای از این امر در داستان نکرده است و هم‌چنین ضرورت استفاده از چنین گویشی در متن نیز دیده نمی‌شود، احتمال می‌رود که در ترجمه با مشکل روبه‌رو باشیم. با این حال، بررسی متن به زبان اصلی، برای تأیید و یا رد این شبهه ضروری است.